

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگزلو

۱۷ اکتوبر ۲۰۱۲

تفاوت ساختاری دو قانون کار جدید

چاوز ما و احمدی نژاد از ما بهتران

در آمد

این مقاله در شرایطی نوشته و منتشر می شود که شخص احمدی نژاد به دلایل مختلف در مرکز سیبل اصول گرایان مخالف نشسته است. ما، در مقاله «لحظه حال دولت / احمدی نژاد در "اپوزیسیون" جدید» زمینه های شکل بندی دعوا در بالا را شرح دادیم و از تحریم ها ؛ تضعیف مشروعیت نظام سیاسی حاکم؛ بن بست سیاست های نئولیبرالی دولت های پنجم تا دهم ؛ تناقضات ذاتی سرمایه داری حاکم؛ تضادهای درون طبقاتی منجر به کش مکش های جناحی ؛ فشار از پانین ؛ بحران جهانی سرمایه داری و غیره سخن گفتیم. شکی نیست که بحران کنونی حاکم بر کشور ما چنان که جریان های مختلف سیاسی از محافظه کاران بریده از دولت و راست ها تا چپ لیبرال و اصلاح طلبان مدعی هستند؛ یک سره در سیاست ها و "بی تدبیر"ی های شخص احمدی نژاد و دولت او ریشه ندارد و عمیق تر از این حرف هاست که به شیوه بنی صدریاسیون فضای سیاسی قابل حل باشد. در نتیجه نوک پیکان این مقاله به احمدی نژاد ضعیف شده – فقط – باز نمی گردد. همه عواملی که در یادداشت پیش گفته نوشتیم و به رنوس آن در ابتدای این در آمد اشاره کردیم؛ در شکل بندی فاجعه ای که بر مردم ایران می رود ؛ دخیل هستند. در این یادداشت از واژه "رفاقت" میان احمدی نژاد و دوستان بولیوارستی اش چندین بار سخن رفته است. پیشاپیش بگویم که به نظر نگارنده مناسبات میان دولت ایران و دولت های ونزولا و نیکاراگوئه و کوبا و اگرچه بر اساس منافع دولت ها شکل بسته است اما با این حال روابطی که احمدی نژاد و چاوز و مورالس را به هم متصل می کند؛ کمی بیش از روابط معمول سیاسی اقتصادی دولت ها پیش رفته است. شرکت آقای مورالس در یک مسابقه فوتسال در کنار احمدی نژاد – در مقابل بچه های استقلال – به راستی فراتر از روابط سیاسی اقتصادی و حتا فرهنگی دولت ها خوانده می شود. همچنین استقبال از احمدی نژاد در هاوانا و کاراکاس و ... مانند یک قهرمان در حد بولیوار قابل قبول نیست. دولتمردان ایرانی – از جمله احمدی نژاد – کجا و بولیوار انقلابی کجا؟

رفرم

هوگو چاوز در جبهه گسترده مردم ترقی خواه ایستاده است. مردمی که برای آزادی، برابری، کار، مسکن و به طور کلی رفاه مبارزه می کنند. هوگو چاوز با تمام فراز و نشیب هایش از جنس سیاست مداران بزرگی است که همچون کاسترو، اورته گام، مورالس، داسیلوا و البته آئنده تا حد ممکن مرعوب هارترین ایدئولوژی سرمایه داری معاصر (نئولیبرالیسم) نشدند. اهمیت مقاومت و مبارزه ضد نئولیبرالی این مردان زمانی بیشتر می شود که به یاد آوریم از زمان عروج تاجریسم و در پی فروپاشی کورسوی "سوسیالیسم واقعاً موجود" سخن گفتن از ملی سازی هم سخت خطرناک و پرهزینه بود. سوسیالیسم بماند! مستقل از ادعاهای چاوز در خصوص تطبیق برنامه های ملی سازی خود با "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" و مستقل از این که "سوسیالیسم" او با سوسیالیسم کارگری مارکس و انگلس (مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی) هنوز فرسنگ ها فاصله دارد ... باید گفت - و پذیرفت - که رفرم های بولیواریستی در راستای دفاع از منافع کارگران و زحمت کشان بوده است. دست کم پس از انتشار تبیین دقیق رزا لوکزامبورگ در جزوه "رفرم و انقلاب" چپ سوسیالیست به هر رفرمی که از پائین شکل بگیرد، برچسب رفرمیسم ضد انقلابی نمی زند. رفرم و هر درجه ای از بهبود در زندگی اقتصادی و سیاسی کارگران و زحمت کشان تا جایی که با دخالت میانجی ها به انقلاب منتهی شود و پاسخ گوی نیازهای بزرگ بر آمده از مبارزه طبقاتی باشد؛ همیشه قابل دفاع بوده است. به خصوص در روزگار ما که نئولیبرالیسم عنان گسیخته به همان دست آوردهای مبارزات صد سال گذشته طبقه کارگر نیز یورش برده است. در روزگاری که احزاب "سوسیالیست" پاپاندرو (یونان) و زاپاترو (اسپانیا) به طور واقعی به استخدام اجرای سیاست های نئولیبرالی صندوق بین المللی پول در آمدند، باید پیروزی انتخاباتی و استمرار قدرت هوگو چاوز را به فال نیک گرفت.

ما و از ما بهتران

هوگو چاوز در ایران چهره محبوبی نیست. حداقل این است که چاوز میان عموم مردم ایران شخصیت سیاسی مطلوبی نیست. به جز روشنفکران چپ سوسیالیست واقع بین، هوگو چاوز در جمع "روشنفکران" لیبرال نیز تیپ نامربوطی است. به او می گویند پوپولیست. و در ایران به زعم یک روزنامه نگار نئولیبرال "پوپولیسم جاده صاف کن کمونیسم است!!" (این جمله قصار به عنوان چراغ سبز سردبیر هفته نامه نئولیبرال "شهروند امروز" و شرکایش برای مقدمه چینی در ماجرای حمله به "داب" خیلی مشهور است.) هر چند اصلاح طلبان دولتی در اوج بره کشان خود فیدل کاسترو را به تهران کشیدند و ضمن سرهم بندی یک سری آمار دوغ و دوشاب و پیش کشی دکترای افتخاری، برای گشودن جای پائی در سرزمین انقلاب های بولیواری کوشیدند، اما از آن جا که لیبرالیسم در همه جا "منافع ملی" را به جای "منافع طبقاتی" تبلیغ می کند و در عین حال سنگ طبقه اش را به سینه می زند، تبعاً چاوز سیاست مدار مطلوب "اپوزیسیون" اصلاح طلب و لیبرال و جمهوری خواه و سکولار و مشابه نیز نیست. گیرم که چاوز نیز یک سیاستمدار انترناسیونالیست نیست و در رفاقت با احمدی نژاد منافع ملی و گاه هیستری های شخصی خود را لحاظ می کند. واقعیت این است که معدود دوستان برون مرزی و گرمابه گلستان احمدی نژاد را تنها، سیاست مداران ترقی خواه جهان معاصر تشکیل می دهند. وقتی که آقای مورالس در تهران کنار احمدی نژاد فوتسال بازی می کند (صمیمیت لوس را ببین) وقتی اورته گام در مرکز جنبش ساندینیستی، دستان احمدی نژاد را همچون قهرمانان انقلابی به آسمان می کشد، وقتی دانشگاه هاوانا به توصیه فیدل و تأیید راول به احمدی نژاد دکترای افتخاری تقدیم می کند، وقتی که داسیلوا به عنوان کاتالیزور معاهده هسته ئی به تهران می آید و در کنار

دیکتاتور ترکیه (رجب طیب اردوغان) برای احمدی نژاد هورا می کشد و ... بسیار طبیعی است که رهبران ترقی خواه پیش گفته در میان توده های مردم ایران از وجهه چندان مثبتی برخوردار نباشند. حتا در میان پیشروان و فعالان چپ جنبش کارگری – تا آن جا که نگارنده مواجه شده – سمپاتی ویژه ای به هوگو چاوز و مورالس وجود ندارد. ماجرای کاسترو البته از جنس دیگری است. محبوبیتی چنان عمیق در میان روشنفکران و توده های ستم کش که هزار بار در آغوش کشیدن خاتمی و احمدی نژاد حتا اندکی از آن نمی کاهد. به هر ترتیب واقعیت تلخ این است که هوگو چاوز و مورالس و اورته گا در ایران متأسفانه با احمدی نژاد تداعی می شوند. فقدان پای گاه سیاسی احمدی نژاد در میان روشن فکران چپ و لیبرال در کنار تردید خرده بورژوازی میانه و فرودستان حاشیه نشین نسبت به احمدی نژاد- به خصوص در مطلع انتخابات ۱۳۸۴ و تقابل با رفسنجانی به عنوان مواجهه دو نگره "عدالت" و اشرافیت - و سپس مردود شدن وی نزد این طیف وسیع باعث می شود که دوستان داخلی و خارجی دکتر محمود نیز کم ترین محبوبیتی نداشته باشند. آن حاشیه نشینان شهری و فقیران روستائی که احمدی نژاد مدعی بود منافع آنان را نمایندگی می کند؛ از یک سو دخالت و مشارکت مستقیمی در عرصه سیاست خارجی (در حد شناخت چاوز) ندارند و از سوی دیگر به سبب ورشکستگی سریع تر از حد موعود طرح هدف مندی یارانه ها و تحمیل فقر و بی کاری و فلاکت و گرسنگی به همان حاشیه نشینان؛ از احمدی نژاد بریده اند! به تمامی.

نکته: من پیش از این هم مخالفت خود را با تحلیل امثال جیمز پتراس درخصوص پایگاه اجتماعی احمدی نژاد در مطلع انتخابات ۱۳۸۸ نوشته ام. با این حال بر این باورم که در غیاب یک آلترناتیو مترقی و چپ و در برخورد با هاشمی رفسنجانی (به عنوان نماینده بورژوازی فربه ایران) احمدی نژاد توانست در انتخابات ۱۳۸۴ بخش عمده ای از آرای سرگردان فرودستان و حاشیه نشینان و روستائیان را جلب کند. در همان سال احمدی نژاد از سوی برخی چپ ها به لقب "کاوه آهنگر" مفتخر گردید. لقبی که پتراس آن را در خرداد ۱۳۸۴ تمدید کرد اما از سوی آن دوستان چپ پس گرفته شد و این بار به موسوی هدیه گردید!

باری دوستان خارجی آقای رئیس جمهوری – از جمله هوگو چاوز- نباید هم در ایران علی العموم و جهة مثبتی داشته باشند. این را صرفاً باید به حساب سیاست خارجی غلط هوگو چاوز نوشت و از تحلیل های نامربوط به این سیاست های ناموجه انتقاد کرد. مسأله اما به تنهایی این نیست. سیاست رفاقت با احمدی نژاد همان قدر به مردم ایران بی ربط است که **سیاست فاجعه آمیز تحریم اقتصادی**. اگر دود اولی به طور مستقیم به چشم مردم ایران نمی رود و تنها پایگاه اجتماعی انقلاب های بولیواری را مخدوش می کند در مقابل **سیاست ضد انسانی تحریم ها** به طور مستقیم قلب و مغز کارگران و زحمت کشان ایران را هدف گرفته است. تحریم هائی که مشابه آن ها در عراق بیش از نیم میلیون کودک را قتل عام کرد و کم ترین گزندى به طبقه حاکم و باند جانی صدام حسین نزد. تحریم هائی که فقط نان و درمان زحمت کشان ایران را هدف گرفته است و از کنار آن بچه بورژواهای وطنی می توانند با عنایت مقامات مربوطه و به اعتبار ارز دولتی ۱۵۷۰۰ دستگاه اتوموبیل اولترا لوکس وارد کنند. به گفته نمایندگان مجلس شورای اسلامی ارزش این اتوموبیل ها – که به تازگی وارد شده است- نزدیک به ۳۴۱ میلیون دلار بوده و ۷۸ درصد از این رقم با ارز دولتی تأمین شده است!! این هم از نتایج "اقتصاد مقاومتی" و "دست آوردهای" تحریم! باری سیاست رفاقت با احمدی نژاد – که بخش سمپاتیکی آن چیزی نا مربوط به مناسبات اقتصادی سیاسی میان دو دولت است- از سوی سران دولت های ترقیخواه و مردمی کوبا و ونزوئلا و پاراگوئه و برزیل و نیکاراگوئه فقط سیاست مداران این کشورها را نزد مردم ایران – و به تبع آن مردم بخش های وسیعی از منطقه – تخریب نمی کند.

سیاست از بیخ و بن غلط رفاقت با احمدی نژاد چند فرصت سوزی و فرصت کشی برای دو طرف به وجود آورده است .

تا آن جا که به فرصت سوزی مربوط می شود توده های مردم ایران که از سیاست های نئولیبرالی احمدی نژاد – و پیش از او آقایان رفسنجانی و خاتمی - به خاک سیاه نشسته اند ، نسبت به دست آوردهای مثبت انقلاب های بولیواری نیز گارد بسته می گیرند .

احمدی نژاد که از همان ابتداء کشتی دولت "عدالت محور" و "مهرورز" اش به گل نشسته است؛ امریکای لاتین را به حیات خلوت توجیه سیاست های ضد کارگری و ارتجاعی نئولیبرالی خود تبدیل کرده است. وقتی که احمدی نژاد از انقلاب های کوبا ، ونزوئلا ، نیکاراگوئه و... با نام بردن موزیانه از این کشورها "دفاع" می کند، به شعور مخاطب توهین می شود. رئیس دولت نهم و دهم که به راستی شیفته امریکاست و از سال دوم و سوم دولت اول خود به همان نتیجه دولت های هاشمی و خاتمی (مذاکره و رابطه با امریکا) رسیده است ، از یک سو برای ایجاد این ارتباط بی تابی کرده و از سوی دیگر شعارهای توخالی ضد "امپریالیستی" داده است . پنهان شدن پشت جبهه واقعاً ضد امپریالیستی کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه و پاراگوئه برای مدتی مانع از رو شدن این سیاست های دماغوژیک شده بود. در این میانه دولت های نام برده بی تقصیر نیستند.

فقر در ایران و ونزوئلا

با وجودی که در آغوش کشیدن های گرم احمدی نژاد از سوی چاوز و سایر رهبران انقلابی امریکای لاتین با هیچ توجیه و ترفندی قابل قبول نیست (حتا با دیپلماسی ترجیح منافع ملی به منافع طبقاتی) با این حال بی تأمل باید گفت که همه می دانند – و باید بدانند – که ماهیت و سیاست دولت های انقلابی امریکای لاتین با دولت احمدی نژاد – و دولت های دست راستی پیش از او – به کل متفاوت است . برای تصریح این تفاوت و تمایز به چند سر فصل کلی اشاره می کنم و روی هدف اصلی ام از نگارش این یادداشت (مقایسه شتاب زده بخش هائی از قانون کار دو کشور) خم می شوم.

دولت هوگو چاوز در سال ۱۹۹۸ به قدرت رسید . در شرایطی که فقر بالای ۶۰ درصد بود . به اعتبار "گزارش کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین" تنها در عرض ۴ سال (تا سال ۲۰۰۲) فقر به کم تر از ۴۶ درصد رسید و ۵ سال بعد به کم تر از ۲۵ درصد کاهش یافت. نکته جالب این که در حال حاضر فقر به ۷ درصد تنزل یافته است . این آمار را مقایسه کنید با اماری که رسانه های دولتی ایران – از جمله آقای عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران – از فقر و خطوط مختلف آن اعم از نسبی تا شدید ارائه می دهند .

بنابراین آمار و با احتساب دستمزد پایه ئی ۳۹۰ هزار تومانی و خط فقر یک میلیون و چهارصد هزار تومانی و به فرض محال پرداخت به موقع این دستمزد و باز هم به فرض محال این که دستمزدها کم تر از این نباشد ، بیش از سی میلیون نفر از مردم ایران در زیر خط فقر زندگی می کنند. تارنمای " آفتاب نیوز" – وابسته به حسن روحانی – در تاریخ ۷ خرداد[جوزا] ۱۳۸۹ به نقل از رئیس مرکز آمار ایران نوشت " بیش از ده میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند و نزدیک به ۳۰ میلیون ایرانی در زیر خط فقر نسبی به سر می برند."

برای اطلاع از "جزئیات کلی" فقر در ایران بنگرید به بخش اول سلسله مقالات "سازمان یابی کارگری، نرخ تورم و خط فقر"؛ ۲۵ اسفند[حوت] ۱۳۹۰-۱۵ مارچ ۲۰۱۲ مندرج در سایت های مختلف. به جز این مقاله کوتاه ؛ نگارنده بارها با جزئیات بیشتری درباره "بی کاری ، فقر و روسپی گری" در ایران نوشته و سخن گفته است. در همان مقاله

به نقل از حسین راغفر – یک اقتصاد خوانده نئوکینزی متمایل به اصلاح طلبان دولتی- نوشتیم که در سال ۱۳۸۶ دست کم ۳۵ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر شدید دست و پا می زده اند. بی شک ظرف ۵ سال گذشته و در نتیجه تعمیق تحریم ها و تشدید سیاست های نئولیبرالی و به تبع آن کاهش وحشتناک قدرت خرید توده ها ؛ بخش وسیع تری از فرودستان به زیر خط فقر افتاده اند.....

وضع معاش طبقه کارگر ایران در دو برهه توسعه اقتصادی سردار سازندگی و توسعه سیاسی سید خندان چندان بهتر از اکنون نبود؛ اما – به ویژه – پس از اجرای با دقت و دلسوزانه دیکته های صندوق بین المللی پول از سوی دولت "عدالت محور و مهرورز" نهم و دهم ، زندگی کارگران به اعماق دره یک فلاکت واقعی سقوط کرده است. نامه اعتراضی ۲۰ هزار کارگر جان به لب آمده خطاب به وزیر کار از یک سو نشان دهنده فجاج گوشه ای از نتایج "متعارف" شدن دولت بورژوازی ایران است و از سوی دیگر خاکستر زیر آنتی را به نمایش می گذارد که در بستر یک جنبش اجتماعی ضد کاپیتالیستی و ضد استبدادی و با تکیه به تشکل و تحزب خود کارگران می تواند از سرمایه داری حاکم خلع ید سیاسی کند. کارگران خشم فروخورده نهفته در صحرای سینای سینه خود را چنین مکتوب کرده اند:

"عدم پرداخت دستمزدها؛ بی کارسازی ها؛ قرار دادهای موقت؛ ناامنی شغلی؛ دستمزدهای به شدت زیر خط فقر و تورم و گرانی بیداد می کند. بسیاری از اقلام غذایی و رفاهی به صورت روزانه و با سرعتی غیر قابل تصور در حال برچیده شدن از سفره های خالی ما کارگران است. از اواخر سال ۹۰ و به ویژه از چند ماه گذشته تا کنون هزینه های زندگی چندین برابر شده است. هیچ نوع کالا یا خدماتی در این مملکت پیدا نمی شود که قیمت آن در طول این مدت افزایش ده ها درصدی پیدا نکرده باشد. از عوارض بزرگ راه ها و هزینه های حمل و نقل تا مصالح ساختمانی و اجاره بهای منازل مسکونی تا هزینه های خدمات بانکی و دفاتر اسناد رسمی تا قیمت لبنیات و نان و مرغ و گوشت و میوه تا هزینه های آموزش و بهداشت و درمان و خلاصه هر آن چه که برای بقا و نفس کشیدن یک انسان لازم و حیاتی است گاهی تا چند برابر افزایش قیمت داشته است. این افزایش سرسام آور قیمت ها به ویژه در طول یک سال گذشته در حالی صورت گرفته است که میانگین دستمزد ما کارگران در این مدت (۹۰ - ۹۱) فقط ۱۳ درصد افزایش پیدا کرده است..." برای مشروح این نامه بنگرید به:

<http://www.etcadeh.com/?page=news&nid=2457>

همه این فقر و فلاکت و بی کاری و قرار داد موقت و کودکان کار و فحشاء و گرسنگی و غیره همانی است که جناب دکتر احمدی نژاد آن ها را در چارچوب ایجاد "دو و نیم میلیون شغل" تعریف می کرد و مدعی می شد با اجرای این طرح (هدفمند سازی یا حذف سوبسیدها) در کشور "حتا یک نفر هم فقیر نخواهیم داشت." حالا دیگر آش این هدفمند سازی آن قدر شور شده که مسؤولان ارشد نظام حاکم مانع از اجرای فاز دوم آن شده اند!

دو قانون کار؛ یکی نئولیبرالی و دیگری مترقی

یک دولت نئولیبرال واقعی (مانند دولت ایران) به منظور غلبه بر بحران اقتصادی، کاهش تورم و حفظ توازن مالی خود – که همیشه با کاهش شدید مخارج عمومی و افزایش نرخ بهره سرمایه صورت می بندد- به عرصه مقررات زدائی از بازار و سرمایه مالی؛ بازار کار متغیر؛ ارزان سازی نیروی کار و بی کار سازی کارگران وارد می شود. عین این سیاست ها از دوران عروج دولت سازندگی شروع شده و در هفت سال گذشته شدت بی سابقه ای گرفته است. در واقع نئولیبرالیسم احمدی نژادی روی نئولیبرالیسم تاجریستی- ریگانیستی را سفید کرده است! فراز مهمی

از این نئولیبرالیسم ورشکسته در تصویب "اصلاحیه قانون کار" شکل بسته است. این "اصلاحیه" که از هر منظر؛ ناظر به دفاع مطلق از حقوق کارفرمایان و سرمایه داران است؛ سناریوی سیاه تکمیل پروسه نئولیبرالیزاسیون اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران را به فرجام می رساند. دور می دانم که احمدی نژاد و شرکایش آن قدر "بی کار" باشند که قانون کار دولت دوست و برادر هوگو چاوز را مرور کرده باشند. حتا در مسیر طولانی تهران کاراکاس! به همین سبب نیز ما برای تسهیل کار این "برادران" و جلوگیری از ائتلاف اوقات "عدالت پرور" شان چند محور از قانون کار جدید دولت ونزولا را در کنار گوشه هائی از "اصلاحیه" قانون کار جمهوری اسلامی ردیف می کنیم. به اجمال و شتاب زده! و به آقای دکتر رئیس جمهور توصیه می کنیم به جای حفظ و باز تولید آمارهای کاذبی از رشد اقتصادی ایران یک بار این یادداشت تند نویسی شده را مرور فرمایند. دوران چشم و گوش رؤسای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی البته!

قرارداد موقت و اخراج

در حالی که ۸۵ درصد از کارگران ایران به شکل قرار داد موقت کار می کنند و هر لحظه در معرض اخراج هستند؛ اصلاحیه ماده ۲۷ (درباره شرایط فسخ قرارداد) به اخراج سازی ها امکان و وسعت بیش تری داده است. در صورت قصور و تقصیر کارگر ابتداء با تذکر کتبی و اطلاع موضوع به تشکل کارگری (شورای اسلامی) کارفرما می تواند با پرداخت یک ماه آخرین حقوق در قبال هر سال خدمت به فعالیت کارگر خاتمه دهد" مبارک است!!

قانون کار ونزولا (مصوب یک مه ۲۰۱۲ به امضای چاوز) می گوید "ماده های ۱۴۸-۱۵۱) در صورت تعطیلی غیرقانونی یا تقلبی محل کار (اعتصاب کارفرما) وزیر کار می تواند طبق درخواست کارگران؛ دستور اشغال محل کار و شروع دوباره فعالیت تولیدی را صادر کند. "چنین روندی- اگر "دستور وزیر کار" حذف شود- تا کنترل کارگری فاصله زیادی ندارد.

اضافه شدن بند "ز" و "ک" (خاتمه قرارداد به علت رکود در تولید) و یک تبصره به ماده ۲۱ قانون کار ایران؛ آن هم در اقتصادی که مهم ترین شاخصه اش رکود تورمی است؛ همه و همه چک سفید امضای کارگران را به دست کارفرمایان می دهد تا هر لحظه اراده کردند، به هر دلیلی از جمله رکود و بحران اقتصادی کارگر را اخراج کنند. پنداری مسبب رکود و بحران در تولید کارگر است!

در قانون کار ونزولا (ماده های ۸۵ - ۹۵) "اگر کارگری غیر موجه اخراج شود؛ قاضی می تواند داری کارفرما را ضبط کند و در صورت استتکاف از پذیرش مجدد کارگر؛ کارفرما را تا ۶ ماه روانه زندان سازد!"

کار خانگی

در قانون کار ونزولا (ماده های ۲۰۷ - ۲۰۹) "کار انجام شده در خانه، از طریق کارگران دستمزدی مانند باغبانان و آشپزان و پرستاران کودک و مشابه؛ تابعی از قانون کار است" و طبق ماده ۱۷ "کار خانگی یک فعالیت اقتصادی است که ارزش افزوده و ثروت و بهزیستی ایجاد می کند. {در نتیجه} زنان دار طبق قانون از حق تأمین اجتماعی برخوردار هستند."

در قانون کار جمهوری اسلامی ایران ضمن این که هیچ ردیفی برای حقوق اجتماعی زنان خانه دار (اعم از دستمزد و بیمه و ...) پیش بینی نشده ، سهل است با اضافه شدن تبصره ای به ماده ۱۹۱؛ کارگاه های کوچک کم تر از ۱۵ نفر نیز بر اساس مصالح از شمول قانون کار بیرون رفته اند! عدالت رو داشته باش!

دستمزد

تلاش برای دریافت دستمزدهای معوقه گاه تا دوسال پرداخت نشده؛ از مطالبات روزمره و مبارزات جاری طبقه کارگر ایران است. در حالی که به موجب ماده ۵۱ قانون کار و نزوئلا "دستمزدها؛ مزایای اجتماعی و هر مبلغی که کارگر طلبکار است؛ بر بدهی کارفرما - از جمله حق اجاره و وام های بانکی و غیره - ارجحیت دارد. در راستای تضمین این ماده؛ داری کارفرما می تواند ضبط شود." هم چنین به موجب ماده ۵۲۳ "کارفرمایی که حقوق کارگران خود را به موقع یا به اندازه کافی نپردازد مبالغ مشخصی جریمه خواهد شد." وضع نابسامان و فاجعه آمیز دستمزد در این کشور سرمایه زده روشن است. دخالت مستقیم "شورای سه جانبه عالی کار" و افزایش دستمزد بر مبنای نرخ تورم سال گذشته؛ چیزی بیش از تحمیل بی حقوقی است. حداقل دستمزد کارگران در سال جاری (۱۳۹۱) بر اساس تورم ۱۳ درصدی سال گذشته مبلغ ۳۹۰ هزار تومان تعیین شده است. ذکر این نکته که تورم در ۶ ماه گذشته در همه موارد ضروری و تشریفاتی زندگی ۳ رقمی شده است (کاهش سیصد در صدی ارزش پول ملی در عرض ۶ ماه و...) و ذکر این نکته که با وجود افزایش سرسام آور تورم ؛ دستمزد کارگران تکان نخورده ؛ چیزی شبیه ذکر مصیبت است!

اعتصاب

اعتصاب در قوانین ایران یک جرم امنیتی است که دست کم با اخراج کارگر همراه می شود. بلائی که بعد از اعتصاب کارگران رزمنده سندیکای واحد تهران بر آنان و خانواده های شان رفت؛ موضوع ده ها داستان تراژیک است. اما قانون کار و نزوئلا (ماده های ۴۷۲-۴۹۶)"اعتصاب را به رسمیت می شناسد و به عنوان «تعلیق جمعی فعالیت کارگری» تعریف می کند. کارگران در طی یک اعتصاب اجازه حضور در محل کار را دارند. شرایط اعتصاب : ۱۲۰ ساعت پس از ارائه فهرست تقاضاهای کارگران. اعتصاب بر زمان خدمت کارگران بی اثر است. در طول مدت اعتصاب کارفرما مجاز به استخدام و جایگزینی کارگران اعتصابی نیست. کارفرمایی که حق اعتصاب و استخدام مجدد کارگران را نادیده بگیرد به موجب ماده ۵۲۳ از ۶ تا ۱۵ ماه زندانی می شود." از قرار در نزوئلا زندان برای کارفرما ساخته شده و در ایران برای کارگر. تفاوت زیادی در کار نیست! از اردوی کار تا سرمایه! همین!

ایجاد تشکل مستقل کارگری

ایجاد تشکل مستقل از دولت و کارفرما در ایران غیر قانونی است. حتا اگر کارگرانی "برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" در یک خانه ۷۰ متری گرد آیند؛ دستگیر و زندانی می شوند. اما به اعتبار ماده های ۳۴۰ تا ۳۵۳ قانون کار و نزوئلا " کارگران بدون استثناء و آزاد از هرگونه تبعیض می توانند در اتحادیه های کارگری عضو شوند. فعالیت سندیکائی به عنوان یک حق مسلم از سوی دولت تضمین شده است. کارفرمایان نمی توانند مانع فعالیت های سندیکائی شوند. کارفرمایان نمی توانند به دلیل عضویت کارگران در سندیکا علیه کارگران اقدام کنند. کارفرمایان

موظف هستند ۷۲ ساعت پس از اطلاع از هرگونه فعالیت ضد سندیکائی؛ به نفع استمرار فعالیت سندیکا وارد عمل شوند. در غیر این صورت مجازات خواهند شد."

.....

باری این قیاس مع الفارق می تواند از سوی فعالان کارگری چپ و پیشرو دنبال شود. فاصله قانون کار ونزوئلا و ایران فاصله ای است از یک قانون انسانی مدافع حداقل حقوق کارگران تا یک قانون ضد کارگری نئولیبرال. هر قدر که احمدی نژاد در آغوش چاوز عکس یادگاری بگیرد و خود را همراه انقلاب های بولیواری جا بزند؛ واقعیاتی که فقط بخشی از آن ها گفته شد؛ تنها دروغ های واقعی یک دولت نئولیبرال را عریان می نماید.

و چند نکته دیگر

ونزوئلا به همراه آرژانتین و برزیل و پاراگوئه و اروگوئه اتحادیه بازار اقتصادی امریکای جنوبی(مرکوسور) را تشکیل داده اند. پیوستن ونزوئلا به این اتحادیه دست کم ۳۰۰ هزار شغل تازه در این کشور به وجود آورده است. این رقم "ناچیز" البته تا ایجاد دو و نیم میلیون شغل دکتر احمدی نژاد هنوز دو میلیون و دویست هزار کسری دارد. حالا بگذریم که تعریف شغل و کار در دولت فخریه در هفته یک تا پنج ساعت مشغولیت است. کعبه آمال دولتمردان ایران- از رفسنجانی و خاتمی و موسوی تا احمدی نژاد- همیشه پیوستن به گات بوده است.

در ونزوئلا آموزش با کیفیت بالا در تمام سطوح تضمین شده و دوران دانشگاه و تحصیلات تکمیلی رایگان است. در ونزوئلا هیچ دانشگاه آزادی اعم از اسلامی یا مسیحی یا انتفاعی و خصوصی وجود ندارد. آموزش مهارت های حرفه ئی به ده ها هزار نفر در تعاونی ها امکان ایجاد اشتغال داده است. علاوه بر یارانه مواد غذایی و مراقبت های رایگان پزشکی فروشگاه های موسوم به مرکال غذاهای ارزان به مردم می دهند. نیازی به سفرهای پرخرج استانی و توزیع تراول چک و کشیدن مردم بی نوا به دنبال ماشین خود نیست!

دولت ایران و ونزوئلا همواره با دولت امریکا مناقشاتی داشته اند. تضاد دولت ونزوئلا با دولت امریکا تضادی واقعی و ضد امپریالیستی است. مانند تضاد دولت کوبا با امریکا. در حالی که تضاد دولت ایران و امریکا به طور مشخص سیاسی است. یک دولت ضد امپریالیست فقط از طریق برخوردهای قاطع ضد کاپیتالیستی در داخل کشور می تواند حقانیت ضد امپریالیستی اش را نشان دهد. نمی شود هم به سود کارفرما و سرمایه دار قانون کار و اصلاحیه نوشت و هم ضد امپریالیست بود!

دولت ونزوئلا متکی به یک دموکراسی شفاف و مردمی است. هوگوچاوز خلاف احمدی نژاد ۶۷ درصدی؛ در آخرین انتخابات (یکشنبه ۱۲ اکتوبر ۲۰۱۲) تنها ۵۴ درصد آرای مشارکت کنندگان ۸۰ درصدی را کسب کرد. در متن یک انتخابات آزاد. حتا رقیب نئولیبرال و متکی به سرمایه داری غرب او(کابریلس) به نتیجه انتخابات تمکین کرد. با این حال فاصله کم (ده درصدی) چاوز و رقیب پروغربیش به او هشدار می دهد که باید برای تحکیم موقعیت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر و زحمت کشان (خرده بورژوازی تحتانی)سیاست های رادیکال تری را پیشه کند. شکست ساندینیست ها در سال ۱۹۹۰ و عروج ضد انقلابیون پروغرب کنتررا به سردمداری خانم چامورا؛ یک تجربه بزرگ انتخاباتی در امریکای لاتین است که نباید تکرار شود.

سوسیالیسم قرن ۲۱ دیگه یعنی چه؟

هوگوچاوز رئیس یک دولت مردمی و ترقی خواه است. مانند اورته گا و مورالس و پیش از همه کاستروها. چاوز از سیاست های خود تحت عنوان "سوسیالیسم قرن ۲۱" یاد می کند. این ادعا پایه درستی ندارد. ونزولا هنوز هم با سوسیالیسم قرن نوزدهمی فاصله دارد. حالا حالاها! فاصله ای زیاد. حالا کو تا سوسیالیسم قرن بیست و یک؛ حتا اگر چاوز به تاسی از ادبیات "الاهیات انقلابی امریکای لاتین" به قول و تعبیر خود "مسیح را اولین کمونیست دنیا بدانند!"؛ باز هم باید به دست آوردهای مترقی دولت او ارج نهاد.

چاوز خلاف همتای وطنی اش در صف مردم ایستاده است. مردم به خودی خود ممکن است طبقه خاصی را تداعی نکند اما ما مردم هستیم. به قول دولت آبادی "ما نیز مردمی هستیم." چاوز درکنار این مردم ایستاده است. افق فرا روی او می تواند سوسیالیسم باشد. او و کشورش تا سوسیالیسم هنوز خیلی فاصله دارند. با این همه اگر او در گام های بلند بعدی تکیه گاه اصلی اش را به میان طبقه کارگر ببرد؛ و به پشتوانه خود کارگران امکان اجتماعی شدن ابزار تولید را تسهیل کند و... یک گام به سوسیالیسم نزدیک خواهد شد.... سوسیالیسم البته از درون جنبش اجتماعی طبقه کارگر و انقلاب و خلق ید از قدرت سیاسی بورژوازی عروج می کند؛ اما باید توجه داشت گاه نقش حزب پیشرو کارگری و سوسیالیستی و وجود چهره های درخشانی مانند لنین می تواند بسترهای شکل بندی سوسیالیسم را مهیا کند و مسیر پیش روی طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم را آماده تر سازد. واضح است که انقلاب سوسیالیستی متکی به اراده فرد و حزب جدا از طبقه نیست و طرح این نظریه نیز رونوشتی از بلانکیسم نیست. اما اگر لنین منتظر می ماند تا انکشاف بورژوازی در روسیه به توازن میان شهر و روستا منجر شود؛ اگر مائو صبر می کرد تا روند صنعتی شدن چین؛ دهقانان را به کارگر صنعتی ارتقا دهد؛ اگر کاسترو و چه گوارا در جنگل های سیرا ماسترا به انتظار قیام کارگران علف می چیدند و.... اگر اگر اگر... در روسیه و چین و کوبا آن تحولات بزرگ و انقلاب های عمیق اجتماعی اتفاق نمی افتاد. همان طور که اگر احمد زاده و پویان و اشرف در گسست از سنت های حزب توده و جبهه ملی چپ میلیتانت و رزمنده ایران را سازمان نمی دادند؛ امروز سخن گفتن از چپ کارگری و آزادی طبقه کارگر به پشتوانه قدرت خود مجال چندانی نداشت. عبارت مشهور تحلیل مشخص از شرایط مشخص بار دیگر به ما می آموزد که دست آوردهای انقلاب کوبا و رفرم های از بالا و پائین هوگو چاوز را در کانتکست زمانی و مکانی خود تحلیل کنیم.

بعد از تحریر

یکم تحریم های جدید اتحادیه اروپا (دوشنبه ۱۵ اکتوبر ۲۰۱۲) علیه نظام بانکی و صنعت حمل و نقل ایران بی گمان مردم فرودست را به دخمه های تاریک تری سوق خواهد داد و زندگی را بر کارگران و زحمت کشان سیاهتر از گذشته خواهد کرد. هیچ وزیر و وکیل و دولتمردی برای تهیه یک داروی ساده آواره بازارها را آزاد نشده است. بعد از این نیز خواهد شد.

دوم. حمایت بی شرمانه سازمان مجاهدین خلق ایران از این تحریم ها و اعلام آمادگی این سازمان پرو ناتو برای حضور در کنار ارتش القاعده پرور "آزاد" سوریه و ... سقوط این فرقه را که با دخیل بستن به امامزاده نئوکان های امریکائی تسریع شده بود؛ تکمیل کرد. حالا اپوزیسیون چپ و ترقی خواه ایران با یک فرقه ضد انقلابی و تاریک اندیش هم دست به گریبان است. اپوزیسیونی که پس از رها شدن از لیست ترور تروریسم دولتی امریکا برای اثبات سرسپردگی بیشتر به امپریالیسم غرب دست به هر ترفندی خواهد زد. تکاپوی این باند سیاه در کنار خروج آقای پهلوی از خانه و قیام علیه منزل و اهل بیت محترم و فرود در "شورای ملی" و یارکشی از میان چند نوسکولار؛

بعد از شکست پروژه آترناتیو سازی در استکهلم و بروکسل در مجموع نشان می دهد که بحران سیاسی اقتصادی داخل مریدان ناتو را به هیجان آورده است. ناتو موفق شد با دخالت مستقیم و تلویحی در تونس و لیبیا و مصر و سوریه تا اطلاع ثانوی انقلاب نان و آزادی مردم زحمت کش را به سود اسلام نئولیبرال اردوغانی مصادره کند. بعید می دانم این پروژه در ایران جواب دهد.

سوم پس از افول خیزش سبز تمام شواهد حاکی از آن است که تنها جنبش رزمنده فی الحال موجود در سپهر اجتماعی ایران جنبش کارگری است. آثار مخرب تحریم ها، ورشکستگی مستمر صنایع و بی کارسازی های گسترده ای که همه روزه شاهد آن هستیم، و احتمال تصویب "اصلاحیه" پیش گفته و به تبع آن اخراج انبوه دیگری از نیروی کار؛ جنبش کارگری را با نیروی عظیم بی کاران مواجه کرده است. این بی کاران همه روزه در کنار مراکز دولتی تجمع می کنند. سازماندهی کارگر بی کار شده ای که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارد امر خطیر جنبش کارگری ایران است.